

سینمای اکشن؛ گلوله، آدرنالین و هیجان

امیر حسین بابایی

شوق و اشتیاق برای دیدن قهرمانان اکشن و صحنه‌های پرسر و صدای آنان را باید در همان روزهای ابتدایی تولد سینما جست‌وجو کرد؛ وقتی مردم برای دیدن «سرقت بزرگ قطار» (ادوین اس. پورتر، ۱۹۰۳) هجوم بردند، مشخص شد که دلشان می‌خواهد خود را با نوعی از ترس و هیجان آمیخته به لذت پیوند دهند. این سنت بعدها ادامه پیدا کرد و چنان با روح مردم آمیخته

شد که در هر دوره شاهد ظهور قهرمانان مختلف بودیم که یک‌تنه به جنگ تباهی و پلیدی می‌رفتند و هر بار نیز سربلند از کارزار به‌در می‌آمدند؛ هرچند دوره‌ی این گونه قهرمانان به سر رسیده و مضامین کهنه و نخنمای فیلم‌ها بیش‌تر به فانتزی‌های کودکانه شباهت دارند تا آثاری جدی اما روزگاری ماهیچه‌های قلمبه، فیگورهای خاص، دست به هفت‌تیر شدن‌های سریع و تکیه کلام‌های پیش‌یافتاده با معجون‌ی از دود و انفجار و گلوله به مردم آدرنالین تزریق می‌کرد و آنان را با رؤیای قهرمانان‌شان به خواب می‌برد. شمایل‌هایی مثل «سیلوستر استالونه»، «آرنولد شوارتزینگر»، «ژان کلود ون دام»، «کورت راسل»، «هل گیسون» و «هریسون فورد» اسطوره‌هایی ساختند که بوی خون و گلوله می‌دادند و هر کدام میلیون‌ها دلار به جیب تهیه‌کنندگان سرازیر کردند و بازار ساخت فیلم‌های دنباله‌دار با حضور آنان همواره داغ بود. در هر دوره‌ی قهرمان اکشن - به‌ویژه از نوع هالیوودی - بازتابی بود از حال و هوای دوره‌ی خود در آمریکا و به‌طور گسترده‌تری جو سیاسی و فرهنگی دنیا و با توجه به این تحولات مدام در حال نقش عوض کردن بود. آمریکایی‌ها اصولاً مردمی هستند که علاقه‌ی زیادی به قهرمانان خیالی خود دارند، قهرمانانی که جهان را زیر سلطه‌ی خود دارند و چهره‌ی مخدوش و شکست‌های دنیای واقعیت را تطهیر می‌کنند.

دهه‌ی ۵۰ «جان وین» را داشت که

نمایانگر اعتماد به نفس آمریکا پس از جنگ جهانی دوم بود. دهه‌ی ۶۰ «استیو مک‌کوین» را که در ظاهر خونسرد و از خودراضی بود، اما در اصل طغیانگر بود و عاصی و سعی داشت مدام تعارض درونش را با محیط بیرون به نمایش بگذارد. در دهه‌ی ۷۰، پوچ‌گرایی خشن «کلینت ایست‌وود» حاکم بود؛ ضدقهرمان آوارهی که هویت و مقصد مشخصی نداشت و برای این که چشمش را بر فجایع جهانی ببندد، لبه‌ی کلاهش را روی صورتش می‌کشید! در دهه‌ی ۸۰ ملتی که روح و جانش به خاطر جنگ و شکست مقتضحانه و فاجعه‌وار ویتنام لطمه دیده بود با ارتش یک‌تنه‌ی استالونه یا شوارتزینگر خودش را آرام کرده و زخم‌هایش را مرهم می‌بخشید. در دهه‌ی ۹۰ «بروس ویلیس» و «کیانو ریوز» را داشتیم، مردانی معمولی‌تر و شکننده‌تر که با تروریست‌هایی مبارزه می‌کردند که حرص و آرزشان بر ایدئولوژی‌شان پرده انداخته بود و حال «مت دیمن» را داریم، قهرمانی مشکل‌دار، جدی و دچار عذاب وجدان؛ آینده‌ی همه‌ی ترس‌ها و وحشت‌های دنیا، در جست‌وجوی هویت از دست رفته‌ی مردم عاصی بعد از ۱۱ سپتامبر. قهرمانانی مثل «ویل اسمیت»، «وین دیزل» و «بن افلک» هم هستند که سعی در به چالش کشیدن چهره‌ی جنگ‌طلب و مخدوش آمریکای دهه‌ی اول قرن بیست و یکم دارند تا آن را موجه جلوه داده و خود را ناجی جهان بدانند!



بی‌شک سینمای اکشن جزو پول‌سازترین گونه‌های سینمایی است و شاید علت اصلی دون‌مایه بودن آن نیز همین است. اصولاً سینمایی که وابستگی شدیدی به گیشه داشته باشد نمی‌تواند خیلی پرمغز از آب دربیاید، اما به هر ترتیب هستند فیلم‌هایی که ظاهراً در قالب اکشن ساخته شده‌اند ولی در لایه‌های زیرین خود بسیار قوی و پرمایه‌اند هرچند تعداد آن‌ها بسیار اندک است. در ادامه نگاهی به آثار مشهور این گونه می‌اندازیم که اغلب هم دنباله‌های زیادی دارند.

جان سخت

پروژه «جوئل سیلور» که بیست سال است هنوز برای خود مشتری دارد. ۴ قسمت پر از خون و خونریزی و انفجار؛ قسمت اول آن موفقیت غافلگیرکننده‌ی داشت و موجب شد شخصیت «مک کلین» خود را در اذهان حفظ کند، قسمت دوم به کارگردانی «رنی هارلین» فروش بیشتری کرد، قسمت سوم بازی درخشان «ساموئل ال. جکسون» را به همراه داشت اما با تأخیر ۱۲ ساله و قسمت چهارم که ساخته شد چندان چنگی به دل نمی‌زد و آن قدر از واقعیت دور شده بود که بیش‌تر به فیلم‌های فانتزی شباهت داشت تا اکشن!

ترمیناتور

شاهکار «جیمز کامرون»، به‌ویژه قسمت

دوم. «ترمیناتور»، «آرنولد شوارتزینگر» را یک‌شبه به شمالی بزرگ بدل کرد؛ بحث ماشین‌سیم و دنیای مدرن و پر از جلوه‌های ویژه و خلاقانه و طراحی‌های درخشان، فیلمی که فروشی حیرت‌آور در گیشه داشت. سال‌ها بعد آرنولد در قسمت سوم آن هم بازی کرد؛ هرچند بهتر بود این کار را نمی‌کرد، چون واقعاً اقتضای بیش نبود. صحبت از قسمت چهارم آن در کار است، اگر فرماندار کالیفرنیا سیاست‌بازی را کنار بگذارد!

ماتریکس

اگر جنبه‌های عرفانی - فلسفی سه‌گانه‌ی «برادران واچوفسکی» را کنار بگذاریم، یکی از درخشان‌ترین اکشن‌های مدرن را به مخاطب عرضه کردند. «ماتریکس ۱» در زمان خود انقلابی به پا کرد که در پی‌اش بسیاری از تکنیک‌های آن بعدها به فیلم‌های دیگر راه پیدا کرد و «نیو» و «ترینیتی» به قهرمانان اسطوره‌ی بدل شدند. سه‌گانه‌ی ماتریکس گیشه‌ها را به آتش کشید و از گلوله‌ها، دنیای جدیدی را به معرض نمایش گذاشت.

سرعت

سال ۱۹۹۴ شاهد یکی از نفس‌گیرترین فیلم‌های اکشن - حادثه‌ی دهه‌ی ۹۰ بود. «ساندرا بولاک» با این فیلم بود که یک‌شبه ستاره شد. زوج او «کیانو ریوز»

هم با این فیلم به خود جلایی داد. «جان دوپونت» که سال‌ها به فیلمبرداری مشغول بود، توانست با تکنیک ناب خود در این اثر به اصطلاح ضدتئوریستی نفس‌ها را در سینه حبس کند. هرچند سال‌ها بعد فیلم قسمت دومی را هم به خود دید، اما به حدی قسمت دوم آن اقتضاح بود که پروژه‌ی «سرعت» را به زباله‌دانی فرستاد و سازندگان را از شر ساختن قسمت‌های بعدی‌اش خلاص کرد.

اسلحه‌ی مرگبار

زوج «دنی گلاور» و «مل گیسون» مجموعه‌ی موفق «اسلحه‌ی مرگبار» را سال‌ها تداوم بخشیدند؛ دو کارآگاه لجوی و یک‌دنده در یک مجموعه اتفاقات پلیسی ... کم‌دی تلخ فیلم بود که به موفقیت آن بسیار کمک کرد. اسلحه‌ی مرگبار تا قسمت چهارم پیش رفت هرچند مانند بسیاری از فیلم‌های دنباله‌دار، قسمت‌های سوم و چهارم آن چندان جذاب نبودند. به هر حال مجموعه‌ی پرفروش و موفق بود.

رمبو

شاید جزو پوشالی‌ترین شخصیت‌های سینمای اکشن، شخصیت «جان رمبو» باشد؛ برعکس قسمت اول که پرداختی قابل قبول در سرخوردگی‌های یک سرباز جنگ ویتنام را در بازگشت به خانه داشت، بقیه‌ی قسمت‌هایش تنها ابزار تبلیغاتی





کسی چه می‌داند، کاپیتان «جک اسپارو» بدجوری پول ساز است ...

به اندازه‌ی خود امپراتوری ستارگان برای لوکاس سود به همراه آورد.

برای به تصویر کشیدن قدرت و شکوه پوشالی آمریکا به عنوان ناجی جهان بود. سال گذشته قسمت چهارم آن هم ساخته شد که اقتضاح‌تر از دو قسمت قبلی بود و عملاً نشانگر تلاش مذبحانه‌ی «سیلوستر استالونه» در نیش قبر یک قهرمان خیالی مرده است.

ایندیانا جونز

«هریسون فورد»، «استیون اسپیلبرگ» و «جورج لوکاس» سه‌گانه‌ی موفق ساختند که هر سه‌ی آن‌ها جزو پرفروش‌ترین‌های تاریخ سینماست؛ داستان باستان‌شناس کنجکاوی که دست به خطر می‌زند و ماجراهای فراوانی می‌آفریند. «ایندیانا جونز» جزو شمایل‌های ماندگار سینمای اکشن است که رابطه‌ی عمیقی به‌ویژه با طیف مخاطب نوجوان برقرار کرده است. قسمت چهارم آن هم پس از ۲۴ سال ساخته و اکران شد، هرچند به هیچ وجه طراوت و شادابی قسمت‌های قبلی را نداشت و معلوم است که هریسون فورد دیگر چیز زیادی برای عرضه کردن ندارد.

هویت بورن

سه قسمت پرتلهاب و نفس‌گیر که «مت دیمن» را به یکی از قهرمانان اکشن ابتدای هزاره‌ی سوم بدل کرد، با توسل به جلوه‌های ویژه، فیلمنامه‌ی درخشان و بازی‌های خوب، سردرگمی، وحشت و نوعی اختلال روانی به سبک آمریکایی را به معرض نمایش گذارد. «هویت بورن» از آن دسته اکشن‌هایی است که بیننده را درگیر مسایل دنیای معاصر می‌کند و او را با چالش‌های جدیدی آشنا می‌سازد؛ نوعی فویبای معاصر که ما را از آن خلاصی نیست ■

جیمز باند؛ مأمور ۰۰۷

این شخصیت را می‌توان نماد واقعی یک قهرمان اکشن برای آمریکا تلقی کرد. او دقیقاً تصویر زمانه‌ی خود بود، در دوران جنگ سرد متولد شد و برای آمریکایی‌های سرخورده از بحران‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مرهم دردی شد، پس از پایان جنگ سرد هم سر از کره‌ی شمالی و قزاقستان درآورد؛ ۲۱ قسمت و ۶ بازیگر، میلیون‌ها دلار درآمد ... بعید است به این سادگی این قهرمان به دست فراموشی سپرده شود، چون هنوز هم گیشه را قلقلک می‌دهد. هرچند آخرین قسمتش سعی کرد چهره‌ی انسانی‌تر به «مأمور ۰۰۷» بیخشد اما کشتار و کسل‌کننده شد، ولی در خبرها آمده که قسمت بیست و دوم آن هم آماده‌ی اکران است ...

راکی

بوکسور مغرور و منزوی که در قسمت اول غوغایی به پا کرد و اعتباری برای استالونه و اسکاری برای «جان آویلدن» کارگردان فیلم به ارمغان آورد، اما قسمت‌های بعدی آن تنها نمایش خشونت و خالی از هر گونه داستان منسجم و لایه‌های زیرین بود. بعد از سال‌ها قسمت ششم آن را استالونه خود ساخت که اقتضاحی بدتر از «رمبوی ۴» بود. قطعاً خوردن ضربه‌های زیاد، به مغز استالونه آسیب رسانده که فکر می‌کند هنوز گیشه به «راکی» محتاج است.

دزدان دریایی کاراییب

۲/۲ میلیارد دلار درآمد از سه‌گانه‌ی به سبک دزدان دریایی. در واقع سر و کله‌ی نوع جدیدی از گونه‌ی اکشن پیدا شد؛ یک اکشن مفرح و مردم‌پسند که چهره‌ی متفاوت از «جانی دپ» به تصویر کشید. مردم دیگر حوصله‌ی راکی و رمبو را ندارند و ترجیح می‌دهند تخیل و فانتزی را با اکشن همراه ببینند. به ویژه با نوع طنز تلخی که در فیلم موج می‌زند، فیلم به نوعی افسانه‌ی مدرن بدل گشته است. شاید روزی قسمت چهارم هم داشته باشد،

جنگ ستارگان

یک اکشن - فضایی فوق‌العاده؛ دنیایی پیچیده ساخته‌ی ذهن نابغه‌ی به نام «جورج لوکاس»، ۶ قسمت، که آخرینش سال ۲۰۰۵ روی پرده رفت. اگر مشتاق دیدن کلی زد و خورد فضایی، موجودات عجیب و غریب و داستان‌هایی با زمینه‌ی سیاه هستید، «جنگ ستارگان» مجموعه‌ی است که بازیگران بزرگی هم در آن بازی کرده‌اند؛ «هریسون فورد»، «سر الک گینس» و ... فروش میلیاردی آن